معصومه عیوضی نویسنده دفاع مقدس در گفت‌وگو با «جوان»:

کار شهدا را با عمق وجودم انجام می‌دهم

■ مبینا شانلو

معصومه عیوضی متولد سال ۴۶ و کارشناسی ارشد زبان و ادبیات فارسی است. کار نویسندگی را از سال ۷۰ شروع کرده و ۲۰ عنوان کتاب دارد که تا به حال برخی از کتاب‌ها مثل «عقربه‌ها خوابشان می‌آید» و «مترسک» در جشنواره انقلاب و «نمایشی برای ندیدن» در جشنواره ملی نابینایان مقام‌هایی را کسب کرده‌اند. در حاشیه کنگره کشوری شهدای عشایر گفت‌وگوی کوتاهی با او انجام دادیم که ماحصلش را می‌خوانید

موضوع کتاب «کوچن عاشیق» مربوط به کدام یک از شهدای عشایر است؟

کتاب «کوچن عاشیق» به معنی عاشقی که کوچ کرده، کار پیشنهادی با موضوع شهدای عشایر بود که زندگی شهید محمدعلی قلی‌زاده را به تصویر کشیده است.

این شهید از شهدای مدافع حرم عشایر بود که سعی کردم با حال و هوای زندگی عشایری از این کتاب بنویسم. در ابتدای این کتاب به روزهای پایانی زندگی شهید از نگاه برادر شهید پرداخته شده است. در نهایت تمام مراحل زندگی شهید از آغاز تا پایان به صورت فلش‌بک در این کتاب روایت می‌شود.

وقتی برای شهدا می‌خواهم کتاب بنویسم، سعی می‌کنم حتی یک جمله از زندگی شهید بدون استفاده نماند. در این کتاب مصاحبه‌هایی از زندگی شهید و گذشته ایل و طایفه‌ای که شهید در آن زندگی کرده، به صورت مستند در اختیارم قرار گرفت و در مجموع روایت‌هایی از خانواده شهید بود که جمع‌آوری شد و کار به سرانجام رسید.

برای نگارش کتاب با محوریت شهدا چه موانع و مشکلاتی در مسیر وجود دارد؟

وقتی کار شهیدی برای نگارش پیشنهاد می‌شود و می‌بینم مطالب و محتوا درباره زندگی شهید کم است، خودم ناراحت می‌شوم. در این شرایط سعی می‌کنم احساس خودم را در کار وارد کنم تا با ورود شخصیت‌هایی خیالی و تأثیرگذار اثر خوبی تدوین شود.

جامعه هدف در کتاب «کوچن عاشیق» چه کسانی هستند؟

مخاطب این اثر بزرگسالان و علاقمندان به زندگی هستند. کسانی که نیاز به الگوهای خوب در جامعه دارند. به نظر من کتاب شهدا باید ساده و روان نوشته شود تا خانواده شهید و مخاطبان با آن ارتباط برقرار کنند.

نوشتن برای شهدا چه حس و حالی دارد؟

من کار شهدا را با عمق وجودم انجام می‌دهم و حس خوبی دارم. می‌دانم یک روزی شهدا به من کمک خواهند کرد و مصداق‌هایی در زندگی‌ام وجود دارد که به عیان دیده‌ام شهدا در مسیرهای سخت کمک حال من بوده‌اند.

و آخرین کتابی که در دست نگارش دارید؟

چندکار برای شهدا دارم و کتاب‌هایی هم زیر چاپ دارم. چند سال است روی «رمان امام سجاد(ع)» کار می‌کنم که هنوز به سرانجام نرسیده است.

گذری کوتاه بر زندگی شهید محمد رضایی در گفت‌وگوی «جوان» با همسر شهید

عیادت شهید رضایی از مجروح ضد انقلاب باعث توبه آن شخص شد

■ علیرضا محمدی

شهید محمدرضایی از شهدای پیشمرگان مسلمان کُرد است که سال ۱۳۲۵ در یکی از روستاهای کامیاران متولد شد. سال‌ها بعد که ضدانقلاب سعی بر استیلای نظامی بر اغلب شهرها و مناطق کردستان داشت، محمد هم در آزادسازی زادگاهش کامیاران وارد عمل شد و در همین عملیات به مقام جانبازی نائل آمد. همسرش می‌گوید: «تنها دغدغه شهید در زمان مجروحیت، تربیت شایسته فرزندمان مهدی بود» محمد رضایی پس از بهبودی از بستر مجروحیت، مجدد وارد جبهه‌های جنگ شد و نهایتاً سال ۱۳۶۱ در حالی که انتظار تولد دومین فرزندش را می‌کشید، بر اثر انفجار مین کار گذاشته شده توسط ضدانقلاب به شهادت رسید.

■■■

از چه سالی به عنوان همسر در زندگی یک شهید دفاع مقدس سهیم شدید؟

من و شهید رضایی سال ۱۳۴۷ با هم ازدواج کردیم. آن زمان ایشان ۲۲ ساله بود. شغل همسرم کشاورزی بود. مثل خیلی از بچه‌های روستا از کودکی کار کرده و رنج کشیده بود. ماحصل ازدواج ما دو فرزند به نام‌های مهدی و هادی بود که هفت روز بعد از شهادت پدرش به دنیا آمد.

گویا شهید رضایی از انقلابی‌های پیشکوست منطقه‌تان به شمار می‌رفت؟

سابقه فعالیت سیاسی و انقلابی ایشان به سال ۱۳۵۲ برمی‌گردد. همسرم سواد بالایی نداشت، تا مقطع ابتدایی درس خوانده و بعد از آن مجبور به کار شده بود. اما خودش مطالعات و اطلاعات زیادی داشت و از همین طریق بصیرت زیادی پیدا کرده بود. ایشان از اوایل دهه ۵۰ به همراه گروهی از همفکرانش در شهرستان کامیاران فعالیت‌های سیاسی و مذهبی انجام می‌داد. من تا حدی از فعالیت‌های همسرم اطلاع داشتم. می‌ترسیدم که او را دستگیر کنند. اتفاقاً همین ایام بود که همسرم از طرف ساواک تحت تعقیب قرار گرفت. اما موفق به دستگیری‌اش نشدند. بعد از پیروزی انقلاب شهید رضایی، سپاهی شد و سمت‌های مختلفی را در جنگ با ضدانقلاب و دشمن بعثی تجربه کرد.

گروه‌های جدایی طلب نسبت به اکرادی که با انقلاب همراه بودند سختگیری زیادی داشتند، شما را هم تهدید می‌کردند؟

این تهدیدهایی که شما به آن اشاره کردید از بدو پیروزی انقلاب برای نیروهای انقلابی منطقه و خانواده‌های‌شان وجود داشت. برای خانواده ما کار به جایی رسید که مجبور شدیم سال ۱۳۵۹ از کامیاران مهاجرت کنیم و به کرمانشاه برویم. چون واقعاً از طرف ضد انقلاب و گروه‌های جدایی طلب احساس امنیت نداشتیم. همسرم در کرمانشاه با سپاه آنجا همکاری داشت و در عملیات آزادسازی شهرستان کامیاران حضور فعّالی داشت، در همین عملیات مجروح شد و او را به تهران منتقل کردند.

پس ایشان از جانبازان دفاع مقدس هم بودند؟

بله، مجروحیتش هم سخت بود. زمانی که همسرم به مقام جانبازی رسید، هم خودش و هم ما فکر می‌کردیم که احتمال دارد به شهادت برسد. قبل از اینکه او را به تهران اعزام کنند، من به عیادتش رفتم. در همان ملاقات دکترها گفتند که اینجا کاری از دست‌شان برای او برنمی‌آید و می‌خواهند همسرم را به تهران اعزام کنند. شهید به محض اینکه من را دید، در حالی که لبخند می‌زد، گفت: اگر شهید شدم پسرمان مهدی را طوری تربیت کن که راه من را ادامه بدهد. در آن زمان ما فقط پسر اول‌مان مهدی را داشتیم. گذشت و وقتی که همسرم در سال ۶۱ به شهادت رسید، در شب هفتم شهادتش، دومین فرزندمان هادی به دنیا آمد. همسرم نتوانست تولد دومین فرزندش را ببیند و پسرم هم هرگز سایه پدر را احساس نکرد.

همسرتان در جبهه مبارزه با ضد انقلاب چه سمت‌ها و مسئولیت‌هایی داشت؟

ایشان هر کاری از دستش برمی‌آمد انجام می‌داد تا کار جنگ لنگ نماند. یکبار در واحد تخریب بود و یکبار به عنوان فرمانده گردان یا رزمنده ساده خدمت می‌کرد. یک نکته بارز در زندگی جهادی شهید رضایی، آشنایی و دوستی ایشان با شهدای شاخص دفاع مقدس است. همسرم با شهید خلبان علی‌اکبر شیرودی، سردار شهید محمّد بروجردی و سردار شهید عبدالله الیاسی از شهدای شهیر کردستان، سابقه دوستی داشت.

با چنین سابقه جهادی، حتماً ضد انقلاب‌ها سعی در ترور ایشان را داشتند؟

بارها او را تهدید و چند بار هم اقدام به ترور کرده بودند. همسرم اغلب مواقع در مناطق عملیاتی بود و اگر فرصتی پیش می‌آمد به روستا بر می‌گشت تا کارهای کشاورزی‌اش را دنبال کند. یک روز که برای امور کشاورزی به روستا برگشته بود، گروهک‌ها از آمدنش باخبر شدند و او را در مزرعه محاصره کردند. امّا به یاری خدا همسرم توانست با دست خالی از حلقه محاصره خارج شود و فرار کند. از این طور موارد در زندگی شهید رضایی زیاد پیش می‌آمد.

پیش آمده بود که شما هم به عنوان همسر یک رزمنده پیشمرگ مسلمان کُرد، با ضد انقلاب درگیر شوید؟

یک بار چنین موقعیتی پیش آمد. بعد از آزادسازی شهر کامیاران، ما در حاشیهٔ شهر یک خانه‌ای اجاره کرده بودیم. چون خارج از بافت مسکونی اصلی شهر بودیم، این محله امنیت زیادی نداشت. یک شب گروهک‌های ضدانقلاب خانهٔ ما را محاصره کردند. تا زمانی که نیروهای سپاه از را رسیدند و ضد انقلاب را متواری کردند، من همراه همسرم با آنها جنگیدیم. زمانی که محاصره شکست و گروهک‌ها پا به فرار گذاشتند، اطرافیان به خانه ما آمدند و از من و همسرم انتقاد کردند که چرا در جای امن‌تری خانه اجاره نکرده‌ایم. همسرم در جواب گفت: من پاسدار هستم و باید در هر جایی که نأمن است حضور پیدا کنم. اگر قرار باشد من هم صرفاً به فکر امنیت خودم باشم، پس چه فرقی بین یک رزمنده با یک فرد عادی وجود دارد. وظیفه ما تأمین امنیت برای همه مردم است نه اینکه فقط به فکر خودمان باشیم.

از رفتارهای حسنه شهید رضایی تعاریف زیادی می‌شود. گویا ایشان در روبه‌رو شدن با دشمن هم جوانمردی را رعایت می‌کردند؟

شهید رضایی در یک عملیات با یکی از نیروهای ضد انقلاب درگیر شده بود. در همان درگیری همسرم شخصی را مجروح و دستگیر می‌کند. بعد کمی که اوضاع آرام می‌شود، آن شخص را تحویل نیروهای امدادی می‌دهد و خودش برای ادامه عملیات رهسپار منطقه دیگری می‌شود. بعد از اتمام عملیات، همسرم به کامیاران برگشت و با خریدن یک جعبه شیرینی به عیادت همان فرد در بیمارستان رفت. از او عیادت کرد و جویای احوالش شد. این رفتار حسنه با یک دشمن، چنان روی آن فرد ضد انقلاب تأثیر مثبت گذاشت که بعد از بهبودی و مرخص شدن از بیمارستان، به جمع رزمنده‌ها پیوست و از آن به بعد به عنوان یک نیروی پیشمرگ مسلمان کُرد به عملیات رفت. آن شخص حتی در مسیر جدیدی که انتخاب کرده بود به مقام شهادت نائل آمد.

> روز بیستم خردادماه ۱۳۶۱ خودمان را برای خوردن صبحانه آماده می‌کردیم که خبر رسید یک تعداد از ضد انقلاب در روستای گازرخانی در مسیر رفت و آمد رزمنده‌ها مین کار گذاشته‌اند. شهید تا این خبر را شنید از خوردن صبحانه صرفه نظر کرد.

شهادت‌شان چطور رقم خورد؟

عرض کردم که همسرم یک مقطع در واحد تخریب کار می‌کرد. روز بیستم خردادماه ۱۳۶۱ خودمان را برای خوردن صبحانه آماده می‌کردیم که خبر رسید یک تعداد از ضد انقلاب در روستای گازرخانی در مسیر رفت و آمد رزمنده‌ها مین کار گذاشته‌اند. شهید تا این خبر را شنید از خوردن صبحانه صرفه نظر کرد. سریع آماده شد و موقع رفتن گفت: می‌روم و زود برمی‌گردم. اما دیگر بازنگشت. بعدها از همرزمانش شنیدم که ایشان خودش را به محل مین‌گذاری شده می‌رساند و مشغول خنثی کردن آنها می‌شود. در میان مین‌ها، یک مین ضد تانک هم بود که برای وسایل نقلیه سنگین کار گذاشته بودند. همسرم قصد خنثی‌سازی آن را داشت که یک مین دیگر کنارش منفجر می‌شود و ایشان به شهادت می‌رسد. آن زمان من باردار بودم. وقتی که خبر شهادتش را به ما دادند، ابتدا باور نمی‌کردم. چون محمد آدم خوش قولی بود و صبح موقع رفتن گفته بود که زود برمی‌گردد. مراسم هفتمش را برگزار می‌کردیم که فرزند دومان به دنیا آمد. خدا به ما یک پسر دیگر داده بود. پسری که پیش از تولد یتیم شده بود. اطرافیان نام دومین فرزند ما را هادی گذاشتند. من سعی کردم مهدی و هادی را طوری تربیت کنم که ادامه دهنده راه پدر شهیدشان باشند.

خاطره‌ای کوتاه به روایت جانباز سیدحسن نقوی

مرور زیارت امام حسین(ع) هم طعم خوشی دارد!

■ صغری خیل‌فرهنگ

جانباز سیدحسن نقوی یکی از همراهان کاروان «لبیک یا حسین(ع)» بود که امسال همراه با تعدادی از جانبازان بالای ۷۰درصد برای زیارت امام حسین(ع) راهی کربلا شده بودند. متن زیر خاطرات ایشان از جانبازی در آخرین عملیات جنگ است.

■■■

سیدحسن متولد چهارم فروردین ماه سال ۱۳۵۰ تهران است. سال ۱۳۶۷ به صورت داوطلب بسیجی از ناحیه مقاومت بسیج مالک اشتر اعزام شد و در انتهای جنگ در عملیات مرصاد با اصابت ترکش خمپاره ۱۲۰ به درجه رفیع جانبازی نائل آمد. سیدحسن نقوی از نحوه جانبازی‌اش در این عملیات می‌گوید: «ما در جبهه جنوب بودیم که بعثی‌ها ابتدا شیمیایی زدند و چند دقیقه بعد خمپاره‌های ۱۲۰ در نقطه‌ای که ما حضور داشتیم به زمین اصابت کرد. در آن لحظه علاوه بر شیمیایی شدنم، از ناحیه هر دو پا مجروح و دست راستم قطع شد و ترکش‌هایی هم به چشم و بدنم اصابت کرد.» جانباز نقوی جانبازی‌اش را نعمت‌الهی می‌داند و می‌گوید: «حقیقت امر این است که این جانبازی از نظر دیگران سخت به نظر می‌رسد. برای من طعم خوشی بود که تجربه‌اش کردم. نعمتی که از جانب خدا به من رسید و من شکرگزار این افتخاری هستم که نصیبم شد.» جانباز سیدحسن نقوی در ادامه می‌گوید: من ۱۵ سال داشتم که به جبهه رفتم و جانباز شدم. بعد از جانبازی ادامه تحصیل دادم و توانستم فعالیت‌هایی که مد نظر دارم را به خوبی انجام بدهم و به اهدافی که برای خودم ترسیم کرده بودم برسم. در یک جمله می‌خواهم بگویم که جانبازی مرا محدود نکرد.» نقوی با شور و حالی خاص از نخستین زیارت کربلایش برایمان روایت می‌کند: «بعد از جنگ برای نخستین بار به دعوت دوستان توانستیم راهی کربلا شویم. در تمام لحظات رسیدن تا کربلا شکرگزار بودم که به آنچه سالیان سال در انتظارش بودم و برایش لحظه شماری می‌کردم رسیدم. دیدار ضریح شش گوشه امام حسین(ع)، دیدار مزار حضرت ابوالفضل عباس(ع) و تمام امامانی که در این جا دفن هستند برای من رویایی بود که مانندی ندارد. رویایی که محقق شد و هر بار مرورش طعم خوشش را در دلم جاری می‌کند.»

جدول

طراح: علیرضا سجادی فر ■ شماره ۶۶۰۰

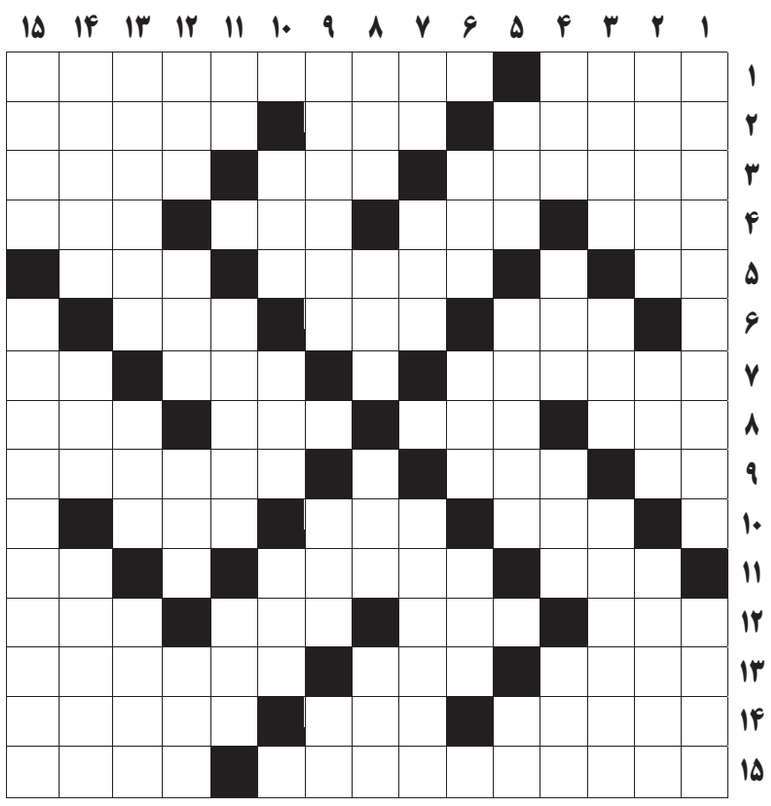

از راست به چپ

■ ۱- کتابی از داستایوسکی- جنگی بین قوای داریوش و یونانیان ■ ۲- بانگ- کیسه شلوار- ارگ علیشاه از ابنیه تاریخی این شهر است ■ ۳- عامل اصلی سوءتغذیه- نمایشنامه- پایتخت غنا ■ ۴- چوب بلند کبوترپرانی- اسم مصدر از غلتیدن- پالان شتر- پرنده آش سردکن ■ ۵- میوه خوب- اسپک والیبال- آهوی معروف ■ ۶- نمای سینمایی- گلخن حمام- تصفیه‌کننده آب ■ ۷- چراغ نظم‌دهنده به ترافیک- پیش‌خرید محصولات با قیمت معین- مادر لر ■ ۸- دخان- طلای قالبی- محرمانه- کودن ■ ۹- برجستگی لاستیک- دریاچه خرم‌آباد- چشمه‌ای در بهشت ■ ۱۰- سلاح کمری- واحد مقاومت الکتریکی- نویسنده آلمانی گرگ بیابان ■ ۱۱- اختیار کامل- تسویه‌حساب کردن- پشه ■ ۱۲- جزایر دوگانه ایرانی- روز قیامت- ریسمان- درس خوانده ■ ۱۳- پرچم- متولی وقف- تحریم سیاسی ■ ۱۴- بادام است نوه مغز بادام- سر و صدا- خطیب ■ ۱۵- کنایه از آدم کاملاً مطیع و فرمانبردار- نگهبانی

از بالا به پایین

■ ۱- گلی که دانه‌اش را بو می‌دهند و می‌خورند- خاک ■ ۲- پیروز مسابقه ورزشی- بالاترین نقطه- خوردن ■ ۳- نخ دوات- شیرینی- هاون سنگی ■ ۴- سرسرا- لباس جراحان- سبزی ضد سرطان- متضاد جفت ■ ۵- کوه آذری- سامان بخشی- مروارید ■ ۶- خروس مازنی- رود جیحون- از میدان‌های تاریخی تهران ■ ۷- برنج گیلانی- بام دنیا- دومین قارهٔ بزرگ کرهٔ زمین ■ ۸- صدای موتور نامیزان- آب اندک- ستاره کوچکی در دب اکبر- نویسنده آلمانی یوسف و برادرانش ■ ۹- شهری در استان فارس- کشور فراعنه- درد و رنج ■ ۱۰- جادو- نخستین سیاره کوتوله کشف‌شده- مهره‌ای در شطرنج ■ ۱۱- اسب تبریزی- همراه آشغال- یار دمنه- مردم قرآنی ■ ۱۲- سود حرام- فرزند صالح- از گنجشک‌سانان- نوعی بستنی ■ ۱۳- گروه بزرگ همنوازان- سقف برجسته و مدور- ثروت و دارایی ■ ۱۴- نام چند تن از پادشاهان سلسله اشکانی- چینه دیوار- نوعی ماهی خاویاری ■ ۱۵- لاغر- غذای محبوب شمالی

جدول سودوکو

ارقام ۱ تا ۹ را طوری قرار دهید که در هر ردیف، ستون و مربع‌های کوچک سه در سه فقط یک بار به کار روند.

		۶		۴				
				۶			۲	۷
		۸			۷		۶	
۴			۸					
۶			۲					
						۳	۸	۵
					۳			
	۲				۱	۵		
	۷			۹		۲		۴

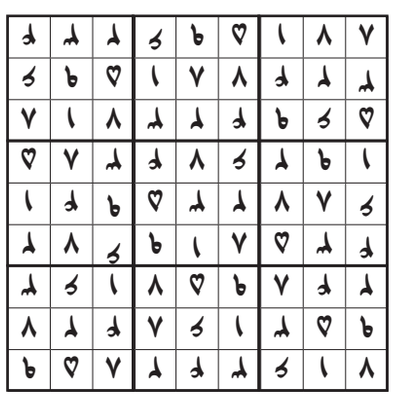

جدول کلمات متقاطع
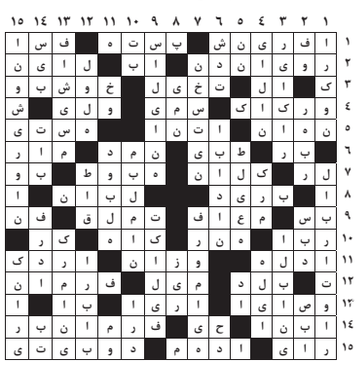
پاسخ جدول شماره ۶۵۹۹